

گذار زن از گذار زندگی

- ۵ -

این ازدواج هم معلوم است که بزودی به سردی گرائید ، از همان سال اول ، دختر شکایت از سردی مزاجی شوهر کرد ، ملکشاه در سال (۴۸۲/هـ/۸۹۰م) یعنی دو سال پس از ازدواج - کس به بغداد فرستاد تا دختر را به اصفهان آرند و چنین شد ، و فرزند خردسالش را همراه برد و عجب این که زن جوان در ذی قعدة همین سال آبله گرفت و بمرد. از آن روز دیگر مناسبات ملکشاه و خلیفه به سردی گرائید و چنان شد که ملکشاه قصد داشت مقتدی را از بغداد اخراج کند و متأسفانه در صفر (۴۷۵/هـ/۹۲۰م) در گذشت و در مقبره الشویقری - مقبره شیخ جنید - به خاک سپرده شد (۱) .

ابن مهتر چرا؟

دختر دیگری از ملکشاه ، معروف به خاتون ، همسر المستظهر بالله عباسی شده است که پسر مقتدی بود و در (۴۸۷/هـ/۹۴۰م) خلافت یافته بود و در سال (۵۰۲/هـ/۱۰۸۱م) که محمد بن ملکشاه سلطنت میکرد ، خواهر او را خواستگاری کرد و عقد در اصفهان بسته شد و پسر نظام الملك وکیل این عقد بود و صداق او هم صد هزار دینار . دو سال بعد دختر را به بغداد بردند ، جهیزیه او را بر صد و شصت و دو شتر و بیست و هفت قاطر حمل میشد. البته مستظهر همسر دیگری بنام « ست الساده » نیز داشت که احتمالاً زرد پوست بود و او مادر خلیفه بعدی است (۵۱۲/هـ/۱۱۱۸م) .

بعد ازین خبری ازین زن نداریم تا سال (۵۲۶/هـ/۱۱۴۱م) زمان مستر شد که مردم بغداد ، حرفهائی دربارهٔ يك جوان بغدادی معروف به « ابن المهتر » و این زن به میان آوردند و این ابن المهتر همان کسی است که مستر شد را به قتل رساند . ابن المهتر البته فرار کرد . مردم یکی از غلامان خاتون را به نام « نازح » احضار کردند و گفتند : تو مأمور مراقبت خاتون بودی و حال آنکه خاتون درین میانه با ابن مهتر زنا کرده است ، پس آن خادم را تعذیب کردند و اموالش را گرفتند . اموال خاتون هم توسط پیرزاده اش المستر شد ، همه ضبط شد .

زن ، واقعه را به برادرش سنجر نوشت و چون مسأله ناموسی هم پیش آمده بود مناسبات دولت سلجوقی سنجر و خلافت بغداد سخت تیره شده بود و نوشته اند که سنجر نامه ای به خواهرش نوشت که برای قتل مستر شد آماده است . نامه بدست مستر شد افتاد ، او نیز نام

سنجر را از خطبه بغداد افکند - جنگ میان برادران سلجوقی که سنجر آن را رهبری میکرد با مسترشد در گرفت. ولشکر خلیفه نزدیک همدان شکست خورد و مسترشد اسیر شد و در خیمه مخصوصی محبوس گشت و او را در همان خیمه ترور کردند (۵۲۹/۸۱۳۴م) و مثله شد، دماغ و گوش او را بریدند و جسدش را لخت در میان سپاه افکندند و سپس اتهام این قتل به باطنی‌ها بسته شد. سال بعد که سلطان مسعود سلجوقی بغداد را محاصره کرد و کار الراشد بالله به سختی کشید، به همین‌خاتون متوسل شد و به‌اشاره‌ خاتون، ترکان از تعقیب راشد دست برداشته و او را آزاد ساخته و اموالش را بر گرداندند و در همین سفر بود که سلطان مسعود، «سفری» دختر دبیس را به ازدواج آورد و خاتون درین ازدواج سهمی داشت. سفری سخت زیبا بود و وقتی وصفش را از عمه خود شنید مسعود گفت: تو او را حاضر کن، تا من هم بگویم قاضی بیاید، و بلافاصله چنین شد (۵۲۲/۸۱۴۷م). یکسال بعد طغرل پسر قاورد پادشاه سلجوقی کرمان، عمه مسعود را - خاتون همسر مستظهر بالله - را خواستگاری کرد (۲۱ سال از مرگ شوهر اولش گذشته بود)، این ازدواج صورت گرفت و صدق او نیز صد هزار دینار بود.

خون بست

خاتون به کرمان آمد، اما در بین راه در گذشت (۵۳۶/۸۱۴۱م) در حالیکه مقتی - لامرالله خلیفه بود. طغرل - شوهر دوم او - در (۵۶۵/۸۱۶۹م) یعنی ۲۹ سال پس از آن در گذشت. در واقع این ازدواج برای اعاده حیثیت بود و در حکم ناقص این مثل معروف شده بود که «ننگ امیران و مرگ فقیران صدا ندارد». مقتی لامرالله نیز دختر سلطان محمد سلجوقی را به ازدواج درآورد. این زن فاطمه خاتون نام داشت و پنج برادر داشت، محمود، مسعود، طغرل، سلیمان، و سلجوق، که چهارتا از آنها به پادشاهی رسیدند. در واقع ازدواج این دختر برای رفع مشکل راشد و مسترشد بود و «خون بست» به میان آمده بود که فاطمه را به مقتی دادند و زبیده دختر مقتی را به سلطان مسعود برادرش و عروسی - به این شرط بود که زبیده هرگز به خانه شوهر نرود چه اوعباسیه بود و ترک کفو او نبود - عقد فاطمه در شعبان (۵۳۱/۸۱۳۶م) صورت گرفت با صدق صد هزار دینار و در (۵۳۴/۸۱۳۹م) به بغداد زفاف صورت گرفت، در سال (۵۴۲/۸۱۴۶م) کاخ مخصوص خلیفه به علت شمی که از دست کنیز کی افتاد آتش گرفت و خلیفه و فاطمه خاتون آنجا را ترک کردند. اندک مدتی بعد از آن کاخی دیگر ساختند معروف به «درگاه خاتون» که مقر زن شوهر شد. این خاتون در (۵۴۲/۸۱۴۸) در گذشته است. قبر او در کنار پدر شوهرش مستظهر بود و وقتی هلاکو بغداد را گرفت (۶۵۶/۸۱۶۹م) تمام مقابر خلفاء را در «وصافه» آتش زدند و یا نبش کردند. از طرف دیگر زبیده دختر مقتی لامرالله را هم به ازدواج سلطان مسعود سلجوقی درآوردند، پیوند واسطه این ازدواج سلطان سنجر عمومی او بود و در (۵۳۴/۸۱۳۹م) عقد با صدق صد هزار دینار بسته شد، بشرط اینکه شوهر به خانه زن وارد نشود و او را مس نکند! (این شرط باشرع مخالف بود در واقع دنباله داستان عباسیه بود) مسعود هرگز

به این زن دست نیافت تا در (۱۱۵۲/۵۵۴۷) درگذشت . اما زن در (۱۱۹۳/۵۵۸۹) وفات یافت (۴۲ سال بعد از مرگ شوهر) . آخرین شاهزاده سلجوقی در دربار عباسی سلجوقه خاتون ، دختر ارسلان بن سلیمان ، سلطان روم بود که به عقد الناصر لدین الله درآمد . او ابتدا در ازدواج نورالدین محمد قرا ارسلان پادشاه حسن کیفا بود و چون بسیار زیبا بود خلیفه ناصر خواست که از شوهرش طلاق گیرد و به ازدواج او درآید ، به يك روایت این امر بعد از مرگ شوهرش (۱۱۸۵/۵۵۸۱) صورت گرفت (۱) و درین ازدواج شیخ ابویقوب شیرازی شیخ رباط « ارجوان » دخالت داشت . این زن مورد توجه خاص ناصر بود ، و چون درگذشت - خلیفه شب و روز میگریست . کتابخانه‌ای نیز بر مزارش ساخت .

وقتی ایوبیان در شام روی کار آمدند آنان نیز سیاست پیوندهای خانوادگی با خلفاء را مثل سلجوقی‌ها دنبال کردند و مامی‌دانیم که آخرین زن دولت عباسی شمس الضحی لقب داشت و اسم اصلی او « شاه لبنی » بود دختر عبدالخالق بن ملک‌شاه بن صلاح‌الدین ایوبی کرد که به ازدواج ابوالعباس احمد پسر المستعصم بالله درآمد . خلیفه در (۱۲۵۸/۵۶۵۶) به امر هولاکو به قتل رسید (و گفته‌اند که حتی نگذاشتند خونش به زمین بریزد بل در غراه‌ای « شیشه‌ای » جمع کردند یعنی ، در واقع او را رگه زدند (۲) پسرش ابوالعباس هم به قتل رسید . بعدها - علاءالدین جوینی که همراه مغولان به بغداد رفته بود و نسب خود را به فضل من ربیع میرساند ، با این شمس الضحی ازدواج کرد ، که ۲۲ سال ، عراق ، تیول او و برادرش بود ، و این همان صاحب تاریخ جهانگشای معروف است .

این زن نیز مدرسه‌ای در بغداد بنا کرد (۱۲۷۲/۵۶۷۱) که به نام مدرسه عصمتیه معروف است و این مدرسه وقف بر چهار ملت شافعی و حنفی و حنبلی و مالکی بود . همچنین رباطی برای صوفیه بنا کرد که مقبره خود او نیز هست .

این زن دختری از ولیعهد ابوالعباس عباسی داشت بنام رابعه و آن دختر را به سال (۱۲۷۱/۵۶۷۰) به عقد ازدواج شرف‌الدین هرون بن شمس‌الدین محمد جوینی درآورد که در واقع پسر برادر شوهرش علاءالدین عظاملك بود ، درین عقد قید شده بود که « داماد تاابد شراب نخورد » ، و داماد پذیرفت و صداق بریکصد هزار دینار قرار گرفت و بهاء‌الدین علی ارملی کردی کاتب دیوان و مؤلف کشف‌الغمه ، کاتب عقدنامه بود . شمس الضحی در (۱۲۷۸/۵۶۷۸) درگذشت . رابعه هم در (۱۲۸۶/۵۶۸۵) درگذشت که در جوار مادر به خاک سپرده شد .

دعای سیل بند

شوهرش شرف‌الدین هارون ، چندی بعد بدست ارغون پادشاه مغولی به قتل رسید وهمه خاندان جوینی حتی فرزندان نشان نیز به قتل رسیدند - حتی دوپسر و یک دختر رابعه (مامون

-
- ۱ - تجارب السلف گوید در حیات شوهر طلاق گرفت و زن خلیفه شد (۱۶۲)
 - ۲ - البته روایت معروفتر ما آنست که خلیفه را در نمود پیچیدند و چندان مالش دادند تا بمرد (آسپای هفت سنگ)

و امین و زبیده) .

مدرسه عصمتیه درغرق بغداد (۵۷۲۵/۱۳۲۴م) ، قسمت عمده‌اش از بین رفت از جمله کتابخانه‌اش ، درین طوفان ، بغداد مثل جزیره‌ای شده بود وسط دریا . روحانیون عمامه به گردن افکندند و زنان با چهره‌گشاده - دست به دعا برداشتند تا سیل فرو نشست . با توجه به آنچه گذشت باید اذعان کرد که همه زنانی که دردربارعباسی صاحب عنوان شده‌اند خیرات و مبرات آنان نه تنها کمتر از مردان نیست ، بل عام تر و شامل تر از مردان آن روزگار بوده است . و عجیب نیست که نام بیشتر بیمارستانها و مدارس را زیر عنوان همت عالی زنان دربار عباسی می‌بینیم .

این نکته درولایات ایران هم کم و بیش صورت مشابهی دارد ، و با اینکه همیشه دشمنان جای نقطه ضعف برای زنان می‌جستند ، معذک تاریخ ازین معنی خالی نیست مثلاً درهمان روزگار خوارزمشاهیان که راوندی میگفت ... « وهر سرهنگی دهجا قوادخانه نهاده‌است در هرشهری از شهرهای عراق ... زنان نشانده ، آن خورند که درشرع حرام و آن کنند که بیرون از دین اسلام بود ... » آری در همین ایام و به عبارت صحیح‌تر هفتاد هشتاد سال بعد از آن در کتابها می‌خوانیم که « عصمة‌الدنیا و الدین قتلغ ترکان » پادشاه قراختائی کرمان « ملکه‌ای بود مبارک سایه بلند مرتبه ، عصمت شعار ، عفت دثار « و صاحب تاریخ هم می‌گوید که « بعد از بلقیس ... از تخمه نژاد اکاسره جم خمانی و توران دخت (۱) و آزرمی دخت را یک چندی بردیهم و گاه پادشاهی ، نشانند ... اما بعد از مبعث محمدی علیه فواتح الصلوات و روائع التحیات از نژاد حکام و سلاطین بهر وقت ملکه‌ای به امور ملک کافله میشده است ، چون سیده مادر مجدالدوله دیلمی در عراق ، و مخلفه ملک منصور بن نوح سامانی ، و والده سلطان برکیارق سلجوقی فاماذیل عصمتشان از لوث هر تهمتئ منزه نمانده است ، به حقیقت اگر قتلغ ترکان را تلو بلقیس و ثانیه قیدافه خوانند میالفتی نباشد » . (۲)

می‌دانیم که این زن مدرسه‌ای در کرمان بنا کرده که هنوز بقایای آن هست و معروف به مدرسه ترکانیه و عصمتیه و در محله ترکاباد بود و می‌دانیم که دانشمندانی مثل مجدالدین خوافی و جمال‌الدین ابهری و شهاب‌الدین توران پشتهی و تاج‌الدین زوزنی برای تدریس مدرسه به کرمان آمده بودند . کاری که دانشگاههای امروزی از عهده انجام آن عاجزند .

تاج و مقنعه

زن دیگر که در همین کرمان پادشاه شده پادشاه خاتون است ، که پدرش جهان منگو تیمور اغول پسر هلاکوخان بود و مادرش ابش خاتون دختر اتابک سعد بن زنگی و مادر مادرش بی بی ترکان دختر یاقوت ترکان ، این زن علاوه بر سیاست ، اهل ذوق هم بود « و مصاحف و کتب که به خط مبارکش در کرمان و دیگر ولایات موجود است بر فرط فضل و هنری وی دلیلی واضح است » و همو بود که گفته بود :

به زیر مقنعه من بسی کله داریست
از آفتاب که آن هرزه گرد بازاریست
مسافران صبا را گذر به دشواریست
چه جای مقنعه ، تاج هزار دیناریست
نه هر سری بکلاهی سزای سرداریست

من آن زنم که همه کارمن نکوکاری است
جمال طلعت خود را درین می دارم
درون پرده عصمت که تکیه گاه من است
به هر که مقنعه ای بخشم از سرم گوید
نه هر زنی به دوگز مقنعه است کدبانو

کنیزان با همت

اما همین خانم که «ورخ ازوبه» خاتون عادلۀ عاقلۀ فاضلۀ کریمۀ منفصلۀ محسنۀ بلند همت و والاهمت خوب صورت با طهارت و عفت ، نام میبرد ، آری همین زن برادر جوانش جلال الدین سیورغتمش را بر اساس رقابت سیاسی در امر حکومت ، به زندان افکند ، و « او را در قلعه شهر محبوس داشت ، و موکلان بروی گماشت ، و از اذلال و اجفاء هیچ باقی نگذاشت و حقوق برادری و خواهری و صلّت رحم نابوده انگاشت ، کنیزکان دربار ، طنابسی میان مشک آب تعبیه کردند و به قلعه فرستادند تا جوان توانست فرار کند و نزد گیخان تو رفت و این پادشاه به عنوان یک گروهی سیاسی و معامله حکومتی او رادر مصاحبت خوارزمی ترکان و ولیدای بهادر پیش پادشاه خاتون فرستاد « و بر صورت اذلال و خلافت یک سواره به شهرش در آوردند و متولان شداد غلاظ موکلا و ملازم او شدند تا در شب بیست و هفتم ماه رمضان سنه ثلاث و تسعین و ستمائۀ (۶۹۳/۸۱۲۹۳ م) به وقت افطار به خبه و خنقش آسیب هلاک رسانیدند و ... فرامودند که از غصه کارد بر خود زد ... » (۱)

زنان بیوه

این پادشاه خاتون با این قساوت قلب که مربوط به زندگی خانوادگی او بود یکی از انسانی ترین کارهای تاریخ عالم را انجام داده است - کاری که امروز هم یعنی «عصر» سازمان ملل متحد « و جمعیت طرفداران آوارگان جنگ ، و «سال بین المللی زن» هنوز در بسیاری از کشورها جزء خواب و خیالات است : پادشاه خاتون موقوفات فراوان داشت که بیشتر وظیفه برای کنیزکان و خدمتکاران خودش از آن تعیین شده بود ، اما یک اشاره در وقفنامه او هست که همانطور که گفتم هنوز هم دنیای متمدن قرن بیستم ، به آن حد نرسیده که چنین مایه ای از فضیلت داشته باشد. صاحب تاریخ شاهی قراخانیان می نویسد :

« ... دیگر از موقوفات او - انارالله برهاناها - آمش ونهر سلیمانی و صنبوجه که از معظمت دیبهاء رودبار و دیار جیرفت اند - مشهور و معروف به اسم و مکان ، مستغفی از تحدید و توصیف است و قفی مؤید مخلد مختوم مسجل ، و شرط فرمود که هر روز صد من نان ، به صد زن بیوه دهند - که ایشان را متعهدی و قیمی نباشد ، و هر روز اگر متولی مصلحت ببیند - قراضه ای زر به ده یتیم دهند و هر سال یک هزار من گندم به شخصی صالح که ایتم را قرآن آموزد ، و اجرتی از ایشان طمع ندارد ... » (۲) .

به همین دلیل است که مردم کرمان ازوبه خوبی یاد می کنند ، زیرا او به قول سبط -

العلی « طبقات مردم کرمان را غریق انعام و ایادی گردانید و به تخصیص ارباب عظام را به صلات گران و اصطناعات کرامند مخصوص فرمود . « در واقع با این رفتار خود خواست ثابت کند که همانطور که گفته بود « فرزند الخ سلطان است ، ومیوه ترکان » ... و مباحث می کرد که :

من آن شهمن ز نژاد شهان الخ سلطان ز ما برنداگر در جهان جهاندار است
چنین نمونه رفتاری که متوجه به سر نوشت زنان باشد باز ما در حکومت حسام الدوله
اردشیر حسن درمازندان می بینم ، که « ... يك نوبت ، بیست و سه هزار دینار آملی از خانه
بیرون کرد تا به طبرستان وری ، علوی دختران درویش را به علوی پسران دهند (۱)
می توان این کار را نقطه مقابل آن وقف معروف در تهران دانست که بنا به دستور
میرزا حسن خان سپهسالار برای عروسی جوانان سادات اختصاص داده بودند ، وعین عبارت
وقفنامه چنین است : « هرگاه چیزی فاضل آید ، در صندوق دخل موقوفه ذخیره شود ،
به صلاح دید متولی یا نایب التولیه ، به مصارف از قبیل کد خدائی عز بان از فقرای سادات ،
و انفاق به فقرای مسلمین و کفن و دفن اموات فقرای اسلام و امثال آنها از اعمال خیر
صرف شود » (۲) .

زنان تصنیف خوان

من انکار نمی کنم که اسلام در ایران نیز مثل هر جا که پانهاد تحولی عظیم در نهادهای
اجتماعی پدید آورد ، و از آن جمله در خصوص زنان - که مسأله استقلال اقتصادی را تا حدودی
پیش آورد - این تحول بیش از هر چیز اثر داشت . اما باز نباید انکار کرد که بازم احوال
اجتماعی ایجاب می کرد نسبت به زنان اندک تساهلی باقی مانده باشد ، که مثلاً « شهادت دو
زن به اندازه يك مرد ارزش داشت و دختر نصف پسر ارث می برد » . ما می دانیم که زنان
صدر اسلام در جنگها با مردان شرکت داشتند و مثلاً زن مثنی بن حارثه در تهبیح شوهرش

۱ - تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ص ۱۲۰

۲ - تاریخ مدرسه عالی سپهسالار ، ابوالقاسم سحاب ۶۹ ،

البته ، توجه به چنین مسائل - در موقوفه ترکان خاتون ، یا سپهسالار یا اردشیر حسن
طبری برای مسائل زندگی خانوادگی و خصوصاً سر و سامان دادن زنان در برابر هزارها و
صدها مورد وقف دیگر که بعضی از آنها هم چندان مورد اجتماعی ندارد ، چندان چشمگیر
نیست . فی المثل ، همان اردشیر مازندرانی که يك بار دختران علوی را به شوهر رساند ، يك
وقف دیگری دارد ، بدین شرح « ... برای کبوتران مکه معظمه ، دیهی ، و گسرما به ای و
آسیابی وقف بود ، محصول می فرستاد . . مساکین مکه : ابریشم پنج رزمه ... مساکین مدینه
ابریشم پنج رزمه ... » (تاریخ طبرستان ص ۱۲۰) بنظر مخلص اگر این جناب اردشیر همان
ابریشمها را میداد و لباسی و دستمالی می یافتند و بر تن دختران مازندان می پوشاند و آنها
را به خانه شوهر می فرستاد ، و در همان حمام ، آنها را برای عروسی مهیا میکرد - ثوابش
خیلی بیشتر بود از کبوتران حرم که دانه مازندان را بخورند و مزارغ اطراف مکه را کود

بدهند . اما چه میشود کرد : فمن بدله بعد ما سمعه فانما ائمه علی الدین ببدلونه و علیه لعنه الله و الناس اجمعین .

برای جنگ با ایران دخالت مستقیم داشت و پس از قتل شوهر به ازدواج جانشین او سعد بن ابی وقاص درآمد (۱) . و باز می دانیم حبیب بن مسلمه وقتی با رومیان می جنگید در میدان جنگ هنگام خداحافظی ، همسرش به او گفت : دیگر ترا کجا خواهم دید ؟ جواب داد : یا در خرگاه موریان یا در بهشت ..

جنگ شروع شد و زد و خورد تن به تن بود ، که مسلمانان پیروز شدند ، و درست لحظه پیروزی که حبیب می خواست داخل خرگاه موریان (۲) شود ، در داخل خرگاه چهره همسر خود - ام عبدالله دختر یزید کلبی را دید که بر بستر نشسته است ، این زن نخستین عربی بود که پیشاپیش جنگجویان ، سر از خرگاه رئیس سپاه دشمن درآورده بود . (۳) باز ما می دانیم که وقتی زنان کفار در جنگ احد پشت سر مردان بودند ، این تصنیف

را برای تهییج آنان میخواندند :

نحن بنات طارق	و ما دختران طارق
نمشي علي النمارق	و که بر فرشهای گرانبها خرامیده ایم
مشي القطار البوارق	- خرامیدن کبک ، با زر و زیور
والمسك في المفارق	و تارک سرها را با مشک خوشبوی کرده
والدر في المخالق	و بر گردنها ، گوهر آویخته
ان تقبلوا تمناق	و اگر پیش بتازید در برتان خواهیم گرفت
و نفرش النمارق	و فرشهای گرانبها خواهیم گسترد
او تدبي حاضر بروانفارق	و اگر پشت کنید از شما جدا خواهیم شد
فراق غير و امق	و فراق ابدی

آری همه اینها هست ، ولی می دانیم که در همان صدر اسلام هم باز ، عمر بن خطاب خلیفه دوم « مردان را از گردش بازانان باز داشت و مردی را دید که با زنان نماز می خواند ، تازیانه اش زد » (۴)

انگشت فدای شوهر

علاوه بر آن طولی نکشید که مراحل استفاده از زن به عنوان يك کالا و در واقع اموال « ناطق » در همان صدر اسلام شروع شد و حال آنکه زنان از همان صدر اسلام ، جز بهترین مدافعان و یاران شوهران می بوده اند ، فی المثل در آن روز که مصریان شاکی در مدینه قیام کردند و به قتل عثمان خلیفه سوم دست یازیدند ، نائله ، همسر عثمان که زنی قوی جثه بود

۱ - اخبار ایران از ابن اثیر ص ۲۸۲ ، و این ازدواج خود داستانی دلکش دارد.

۲ - سردار رومی مخالف. ۳ - اخبار ایران از ابن اثیر. ۴ - آئین شهرداری -

ترجمه حسبه ، ص ۲۹

وقتی که مردی مصری خواست بینی عثمان را قطع کند ، نائله دست بیازید و شمشیر او را بگیرد
مصری تیغ بکشید ، و انگشت ابهام نائله قطع شد (۱) (جمعه ۸ ذیحجه ۸۳۵/۲۶۵۶) و ما
می دانیم که عثمان درین وقت هشتاد و دو سال داشت ، و هفت سال قبل یعنی درسال ۸۲۸/۴۴۷)
با نائله دختر قرافسه - که زنی مسیحی بود و قبلا مسلمان شده بود - زفاف کرد و بنابراین
ازدواج این دختر با پیرمرد ۸۵ ساله ای صورت گرفته بوده است ، خودتان می توانید ازین
حرفها میزان فداکاری این دختر تازه مسلمان را دریابید .

ما همیشه کوشش کرده ایم که در تاریخ نام « خاتون » ها و « بیگم » ها را یاد کنیم و
از مهریه کلان دختر حسن بن سهل یا دختران سلجوقی صفحاتی سیاه کنیم ، ولی شاید ندانیم
که نخستین قربانیان حمله خانان سوز مغول دختران و کنیزکانی بودند که شهادت آنان خیلی
مردانه تر از مقاومت « ترکان خاتون » بوده است ، و عجیب آنست که تاریخ آن روزگار که
سرفصله عنوانش رفتارهای این ترکان خاتون (۲) ، یا بیگی خاتون زن پهلوان اسددر کرمان
(۳) ، یا همسر اتابک ازبک (۴) و امثال این زنان است حتی نام یکی از زنان فداکاری را
که تا لحظه آخر مقاومت کردند یاد نکرده است ، و تنها اشاره ای به دورنمای فداکاری آنها
می کند ، که گوئی مثل پرده سینمایی تاریک و مبهم ، اشباحی لطیف و نازک بدن ، کوشش
می کنند که آخرین سنگر را نگاهدارند ، ولی هیبت که سنگر از پشت شکست برداشته بود

کنیزک آخرین مدافع سنگر

بهتر است که در اینجا از احساسات شخصی خودداری کنم و قلم را به دست جوینی
مورخ دانشمند آن روزگار دهم و از قول او بشنویم که درباره « غایر خان » حاکم اترار -
کسیکه همه کاسه کوزه های شکست مغول را تا حدودی اغراق آمیز ، تبلیغات چسبی های آن
روزگار به گردن او گذاشته اند - گوید :

« ... غایر با دو کس بماند ، برقرار مجالدت میکرد و پشت نمی نمود و روی نمی تافت
ولشکر مغول در حصار رفتند و او را بر بام پیچیدند ، و او با این دیوار دست به بند نمی داد
و چون فرمان چنان بود که او را دستگیر کنند و در جنگ نکشند - رعایت فرمان را - بر قتل
او اقدام نمودند ، و یاران او نیز درجه شهادت یافتند ، و سلاح نماند ، بعد از آن کنیزکان
از دیوارسرای ، خشت بدو می دادند ، چون خشتها نماند ، گرد بر گرد فرو گرفتند ، و
بعد ما که بسیار حیلتها و حملتها کرد و فراوان مرد بینداخت ، در دام اسیر آوردند ، و محکم
بر بست ، و بندهای گران بر نهاد ، ... و غایر را در کوک سرای کاس فنا چشانیدند و لباس بقا
پوشانید ... » (۵) افسوس که نام این سربازان گمنام مؤنث در تاریخ ما ضبط نشده است ولی

۱ - فتوح اعثم کوفی ص ۱۵۹

۲ - رجوع شود به آسیای هفت سنگ ص ۱۸۸

۳ - رجوع شود به تاریخ کرمان ص ۴۲۰ و شاه منصور ص ۵۷

۴ - رجوع شود به سیاست و اقتصاد عصر صفوی : فصل ، اسیران هوس ، ص ۲۹۰

۱ - جهانگشای جوینی ص ۴۴

نام ترکان خاتون را ضبط می‌کند که چگونه از خوارزم فرار کرد و به مازندران پناه برد و بعدها اسیر شد و در اطراف خرگاه مفلان - در سیبری - از خرده ریزهای نان که اطراف چادر میریختند ، سد جوع می‌کرد ، یا به روایت نص تاریخ سیرت جلال‌الدین ، «گناه گاه به سماط چنگیز خان حاضر می‌شد ، و از لقاطات موافد چیزی که دوسه روز قوت او شود برمی‌گرفت» و حال آنکه همین زن اکراه داشت که نان زیر دست عروس خود ، زن جلال‌الدین را ، بخورد !

در تاریخ ، خیلی کم ، نام کنیزکان فداکاریاد شده است ، ولی البته وجود دارد . قبل از غایر خان ، در صدر خلافت عباسی به یکی دو نام جالب برمیخوریم که خود حاکی از نوعی زندگی مربوط به آن عصر است و خود تاریخ اجتماعی است ، از جمله دخترکی به نام «ورمجه» که اصفهید خورشید ، حاکم معروف مازندران را نجات داده بود و به همین دلیل مورد علاقه بود . بهتر است از زبان ابن اسفندیار بشنویم :

قاری

در قبرستان کرمان بودیم . راه می‌رفتیم و افسوس بر عمرهای از دست رفته می‌خوردیم . قبری تازه که هنوز سنگ آن را نگذاشته بودند نظرمان را جلب کرد بسر سر آن مردی نشسته و ضبط صوتی از کارهای آن «چشم بادامی‌ها» بر کنار داشت . از ضبط صدای تلاوت قرآن می‌آمد .

پرسیدیم : پدر ، صاحب قبر چکاره تو بود؟

گفت : بیچاره ، قاری همین قبرستان بود ، که عمرش را داد به شما ... و درحیرت که برس قبر این قاری که يك عمر برس قبر مردم قرآن خواند - چرا باید دستگاهی بیجان گریه‌واری سر کنند . بی‌اختیار گفتم :

- خیاط در کوزه افتاد ، و کی کوزه‌اش ساخت «پلاسکوار» بود!

دوشیزه حمیده باستانی پاریزی
دانشجوی دانشکده فنی